

و قدش از درخت های خانه معمار هم بلندتر است
و صورتش

از صورت امام زمان هم روشن تر
و اسمش، آنچنان که مادر

در اول نماز و در آخر نماز
صدایش می کند

یا قاضی القضاة

یا حاجت الحاجات است

و می تواند کاری کند که لامپ الله

(که سبز بود، مثل صبح سحر، سبز بود)

دوباره روی آسمان مسجد مفتاحیان

روشن شود...

کسی می آید

کسی می آید...» (۳)

و سرانجام: شاعری بنام نعمت میرزا زاده (م، آرم) در تعبیر
عینی این خواب زدگی و در ستایش از ظهور «امام» سرود:

«سوی پاریس شو! ای پیک سبکبال سحر

نامه مردم ایران سوی آن رهبر بر!

تا ببال و پر خونین نشوی سوی امام

هم پر و بال بشویی به گلاب قمصر

نامه ای از سوی ابنای وطن نزد امام

تهنیت نامه ای از خلق به سوی رهبر ..

ای امامی که ترا نیست زعیمی همدوش

ای خمینی که ترا نیست به گیتی همبر» (۴)

اینچنین بود که هر یک از ما، در کوره بی خردی هامان

دمیدیم و آتش بیار معرکه انقلاب و استبداد گردیدیم...

ادامه دارد

زیرنویس ها:

۱- نگاه کنید به: ملاحظاتی در تاریخ ایران، علی میرفطرس، چاپ
چهارم، کانادا، ۲۰۰۱، صص ۱۱۲-۱۱۴.

۲- اشاره به سخن جلال آل احمد در ستایش «نعش آن بزرگوار»
(شیخ فضل الله نوری): غرب زدگی، جلال آل احمد، تهران، ۱۳۵۹،
ص ۳۶.

۳- گفتنی است که، این شعر «فروغ فرخزاد» در سال های ۴۰
سروده شده بود و لذا ربطی به انقلاب اسلامی سال ۵۷ نداشت.

۴- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۶۱، ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷

تأملاتی درباره ... بقیه از ص ۵

سرشار نفت، اساساً، مشارکت افسار و طبقات «مالیات ده» را در
عرصه سیاست، منتفی ساخت. بر این اساس - برخلاف جوامع
غربی - در ایران هیچگاه «دولت پاسخگو» در برابر «شهروندهای
مالیات ده» بوجود نیامد و این امر، قدرت قاهره حکومت (دولت) را
در عرصه های سیاسی - اجتماعی تقویت کرد.

فروپاشی ساختار قبیلہ ای - «فئودالی» و رشد و رونق
مناسبات سرمایه داری، فلسفه سیاسی و جهان بینی را برای
جامعه در حال تحول ایران ضروری ساخت، اما در تمامت این
دوران، ما نه تنها شاهد ظهور فیلسوف یا اندیشمند نوآوری نبودیم
بلکه عموم «فیلسوف»های ما با بازنویسی و بازسازی فلسفه
اسلامی (شیعه)، عقل ستیزی خویش را در پرده
غرب ستیزی پوشاندند و «انجمن شاهنشاهی فلسفه» نیز -
که با عنایت به «۲۵۰۰ سال شاهنشاهی در ایران» قرار بود
فلسفه ای ایرانی - مبتنی بر اندیشه های ایران باستان -
تدوین نماید، در سلطه و سیادت کسانی چون دکتر سید
حسین نصر و آیت الله مرتضی مطهری - عملاً - به تدوین
فلسفه شیعی پرداخت.

در هیاهوی «روشنفکران» و «فلاسفه»ی تجدّدستیزی
مانند جلال آل احمد، دکتر احمد فرید، دکتر رضا داوری و
شاگردان و مریدان ایرانی هانری گربن (دکتر سید حسین
نصر و دیگران) نه تنها نهال نارس تجدّد در ایران بارور
نگردید بلکه عقاید و افکار این دسته از «متفکرین»،
میخ هائی بودند بر تابوت نوزاد نیمه جان تجدّد در ایران.
بدین ترتیب: روح شیخ فضل الله نوری «همچون پرچی» نه
تنها بر بام «حوزه های علمیه»، بلکه بر بلندای دانشگاه ها و
«حوزه های علمی» ما برافراشته شد (۲).

بر بستر این بی بضاعتی فکری و بی نوائی فلسفی، هر
کس «یوسف گم گشته»ی خود را در «کنعان» اندیشه ها و
ایدئولوژی های ضدتجدد می یافت و در فضائی از اسطوره و
وهم و خواب و خیال زمزمه می کرد:

«من خواب دیده ام که کسی می آید

من خواب یک ستاره قرمز را

وقتی که خواب نبودم دیده ام

کسی دیگر

کسی بهتر

و مثل آنکسی است که باید باشد